

هویت

منیر مهریزی مقدم



پاییز ۱۳۹۷



هر چند هم که اوضاع مالی خراب باشد
یا کریم‌های گرسنه را که در این هوای سرد عادت
کرده‌اند پشت پنجره برای خوردن گندم از سروکول هم بالا
بروند نمی‌توان توجیه کرد!



یک کیلو گندم گرفتم و از مغازه بیرون آمدم.
دستکش‌هایم را از داخل کیفم درآورده و به دست کردم ولی
باز هم سردم بود. مخصوصاً با پلاستیک گندمی که در دست
داشتم، نمی‌شد دست‌هایم را در جیب‌کنم و گرم‌تر شوم.
یک ماشین خوشگل سفید که صدای بلند سیستمش
بیشتر جلب توجه می‌کرد از کنارم رد شد. از روی آبی که در
یک قسمت از فرورفتگی آسفالت خیابان بر اثر بارانی که شب
قبل جمع شده بود، پریدم و باز در افکارم شروع به گله از
روزگار کردم:

- یعنی این رسمشه؟ خدایا صد دفعه غلط کردم آگه
بخوام به کارت ایراد بگیرم، ولی آخه این عدالته؟! به یکی
اون قدر دادی که پول بچوه تموم نمیشه، ولی به یکی دیگه
مثل من اون قدر ندادی که بشه باهاش مامان بیچاره‌ام رو
عمل کنم!

این گله و شکایت‌ها را نمی‌توانستم برای مامان بگویم
چون می‌گفت ناشکریه، استغفرا.. کفره. می‌گفت مگه همه
خوشبختی پوله؟ یا اینکه می‌گفت هر چی صلاح خداست.
می‌گفت راضیم به رضای خدا، ولی بازم ببخشید خداجون.
یعنی می‌خوای بگی صلاح در اینه که من همین یک مامان رو
هم که داروندارم توی دنیا نداشته باشم؟ خودت

می‌دونی که من پول پرست نیستم، ولی مگه خواستن پول، اون هم به اندازه‌ای که بشه باهاش مامان رو بستری کرد که قلبش عمل بشه توقع زیاده؟ برای تو که کاری نداره، اگه یک پول قلبه برام بفرستی، جای دوری نمی‌ره. منم بنده‌ات هستم. خواهشاً یک گوشه چشمی هم به ما نشون بده!

نفس عمیقی از روی یأس کشیده و به راهم ادامه دادم و به این فکر کردم که خدا مسلماً ما را فراموش کرده، وگرنه کم خدا خدا می‌کردم؟ کم عاجزانه صدایش زده بودم؟ من که اهل کفرگویی نبودم، ولی پدر و برادرم را که گرفت کافی نبود؟ خودش به قول مامان آگاه بود. مگر نمی‌دانست بعد از تصادفی که منجر به فوت درجای پدر و برادر بزرگم شد و همان باعث فشار شدیدی بود که به قلب مامان وارد شد، از تمام دنیا فقط او برایم باقی مانده بود. نه عمویی نه عمه‌ای، نه خاله و نه دایی هیچی! پس تو که قادری همت کن و لااقل مامان را برایم حفظ کن قربونت برم.

از پیاده رو وارد خیابان شدم که به آن طرف بروم. سمت راستم را نگاه کردم و رد شدم ولی به وسط خیابان نرسیده بودم که با شنیدن صدای سرسام‌آور دو موتور که از سمت چپ به سرعت به طرفم می‌آمدند چنان دلم خالی شد که درجا میخ‌کوب شدم! سرعت موتورها به قدری زیاد بود که فرصت نشد خودم را به آن طرف خیابان برسانم. موتور جلویی در میان چاله‌آبی سُر خورد و تا چند متر جلوتر روی زمین کشیده شد. موتور پشت سری هم که دو سرنشین داشت نتوانست سرعت خود را کنترل کند و افتاد، ولی نه به شدت موتور اولی. من هم که می‌دویدم پایم روی آسفالت خیس سُر خورد و افتادم.

مردمی که در حال عبور بودند برای کمک به سمتمان دویدند. کیف سامسونتی که در دست موتور سوار اولی بود قبل از افتادن از دستش پرت شده، درش باز و همه مدارک و وسایل داخلش در خیابان پخش شده بود. کیف من هم افتاده و مقدای از وسایلم ریخته بود و از همه بدتر گندم‌هایی بود که در همه جای خیابان پخش شده بود.

وقتی به خودم آمدم که دست به روی باسنم که محکم به زمین کوبیده شده بود می‌کشیدم. ماشین‌ها در دو طرف خیابان ایستاده بودند. مردی که روی ترک موتور

عومی نشسته بود بدون توجه به جراحی که روی پیشانی‌اش نشسته بود و خون کاپشن روشنش را رنگی کرده بود با عصبانیت با کمک مردم بلند شد و به طرف مرد موتور سوار اولی که روی زمین خیس دراز کشیده و ناله می‌کرد رفت و اگر مردم جلوش را نمی‌گرفتند چند ضربه محکم هم علاوه بر صدمه ناجورش نصیبش می‌کرد. از صحبت‌ها و دادوبیداد مرد جوان کاپشن روشن فهمیدم موتور سوار اولی سارقی بوده که به محض پیاده شدن مرد جوان از ماشینش کیف او را قاپیده بود. حالا چطور یک موتور سوار دیگر به موقع رسیده و با هم سر به دنبال سارق گذاشته بودند معلوم نبود. اینها را همان طور که حواسم به خودم و درد باسنم و وسایل ریخته‌ام بود فهمیدم. مرد مسنی که برای کمک در کنارم دو زانو زده بود پرسید:

- خوبی دخترم؟ جاییت درد نمی‌کنه؟

در حال جمع کردن برگره‌های جزوه‌ام جواب دادم:

- فکر نمی‌کنم چیز مهمی باشه، خواهش می‌کنم تا جزوه‌هام خیس نشده کمک کنید جمع‌شون کنیم.

مرد بلافاصله مشغول کمک شد. وسایلم من با وسایلم پخش شده کیف سامسونت مرد جوان قاطی شده بود. هر چه را برمی‌داشت نشانم می‌داد که بپرسد آیا مال من است یا نه.

در کنار کیف پولم کیف مشکی پول مردانه‌ای بود که از چاق بودنش می‌شد حدس زد چقدر پر و پیمان است. نفهمیدم ناگهان چگونه وسوسه به من غالب شد. نگاهی زیرچشمی به دوروبرم انداختم. توجه مردم به سمت موتور سوارها و دادوبیداد معترضانه مرد جوان بود. با دستی لرزان و با سرعتی باور نکردنی کیف پول مردانه را با کیف پول خودم داخل کیفم انداختم! از این عمل غیر ارادی به قدری بدنم مرتعش شده بود که درد باسنم یادم رفت.

بلافاصله یک پلیس موتوری رسید، فوراً بی‌سیم زد و بعد از آن با کمک مردم موتورهای افتاده روی زمین را کنار کشیدند و راه برای عبور ماشین‌هایی که ترافیک درست کرده بودند باز شد و مرد سارق زخمی را داخل یک تاکسی گذاشتند که به بیمارستان ببرند.